

هیولای نویسنده

نقش اضطراب در معماری درون نوشتار. داریوش معمار

هیولاخوانی اول؛ من اینجایی و آنجایی نوشتن محلی برای مضطرب شدن است^۱. اضطراب در ادبیات از آنجا آغاز می شود که ما با شکل خاصی از «نوشتار» و «دانایی» روبرو می شویم. هر مافرو دیتی که جنس ندارد و از تقابل حضور و غیاب گذشته است. چیزی از غیاب در آمده و چیزی در غیاب فرو رفته. وقتی می نویسیم این بازی مرتب تکرار می شود و باروان نویسنده و در روان او می تند. به این ترتیب آنجا که قرار است ما در مورد اضطراب در ادبیات بنویسیم خود سر آغازی است برای مضطرب شدن از اینکه در باره چه چیزی نباید یا باید نوشت؟ یا این که می نویسیم آیا در نوشتاری که خود محل اضطراب است از صفحه ای سفید فراتر می رود؟ باز جستن قضاوتی درست پیرامون اضطراب در این حال سخت که نه شاید محال باشد. چرا؟ دلیل آن را باید از نقش پر اهمیت تخریب و کارکرد آن در رابطه با «دانایی نوشتار» دانست. دانائی که قلمرو دگرگونی است و با این امکانات هر لحظه به امکان «رویای دیگر» نزدیک می شود.

و از اینجاست که نویسنده مدرن باشکستن ایده ها و برگرداندن پیش از هنگام اولیس از سفرها و نادیده گرفتن خدایان؛ با ناکام گذاشتن

این سرباز ماجراجو در باز یافتن خانواده اش و عکس کردن و شکستن تمام وقایع دوره قهرمانی کلاسیک پا به جهانی می گذارد که بازی با دانائی، نوشتار را احاطه کرده است و اضطراب تنها جایگاه امنی است که خلاقیت می تواند فارق از این ادعاها خود را در بستر آن بروز دهد. جریانی که طی آن عمل خلاق جز با شکست «عمل دانا» تحقق نمی یابد.

جهان راوی در چنین شرایطی دُن کیشوت را به راه کشور گشائی و صلح و جنگ خوانی می کشاند و از آسیاب های بادی جنگجویانی رزم آور می سازد که با پره های چوبی خود در هر حرکت شخصیت آن شخصیت غایب را از رویا به رویا می برند تا آنجا که «توهم مضطرب» مبدل به بخشی از «واقعیت دانایی» می شود که فرار از آن همه چیز را وارونه جلوه می دهد و به قولی «آنکه رویا می بیند دیگر اینجا خداست و آنکه فکر می کند گدا». و در شرایطی اینچنین بوده که هنر مدرن با اضطراب خود بر جهان استوار، پایبند و یگانه اساطیری غالب شده و دیگری تنها در سایه چنین چند منظورگی و چند حضوری شدنی معنای واقعی پیدا می کند. اما برای نویسنده ایرانی در این میان همه چیز علاوه بر داشتن چنین حالی، زندگی و مردگی دیگری هم دارد که آن را باید در «نظام تظاهر» به شکل سرچشمه، ستم دیدگی و ستم دادگی در آثار وی جستجو کرد. و همین موضوع است که لهجه ای خاص را برای نوشتن در مورد این انسان یا پناه گرفتن در این انسان می طلبد. چیزی که یک مرحله فراتر از اضطراب و نزدیک به از هم گسیخته شدن شخصیت و روان نویسنده است.

«انسان متفکر موجود خطرناکی است.» این جمله از دکتر برهنی مرا از دوسو متوجه نوع خاص اضطراب در ادبیات اینجایی می کند. اول خطرناک بودن برای خود و بعد خطرناک بودن برای دیگری. نویسنده اینجایی بر خلاف دیگر نویسندگان علاوه بر اینکه به دلیل رویا برای خود خطرناک است برای دیگران هم خطرناک است به دلیل آنکه نحوه و روال معمول اندیشیدن ایشان را سعی دارد به خطر بیاندازد و البته شرایط عمومی جامعه به شدت با این موضوع مخالف است و بنابراین همین موضوع اضطرابی که در چنین وضعی تولید می شود نیز از دو سو به اثر و نویسنده تزریق می شود؛ ابتدا از آنجا که سعی می کند در این مقابله با خود به جایی برسد که دست به مرغ آمین بزند اما همیشه پیش از رسیدن بالهایش می سوزند و زمین گرم او را مانند هیولائی آرام در خود فرو می برد و سپس از آنجا که سعی در گریز از مقابله با دیگری عمومی و عرفی دارد و به همین دلیل هر مافرو دیت و بی جنسی نوشتارش به خاطر حفظ و تحقق یافتن «دانایی معروف» به خطر می افتد، و دچار خود سانسوری می شود. روانگسیختگی سر نوشت



جهان راوی در چنین شرایطی دُن کیشوت را به راه کشور گشائی و صلح و جنگ خوانی می‌کشاند و از آسیاب‌های بادی جنگجویانی رزم آور می‌سازد که با پره‌های چوبی خود در هر حرکت شخصیت آن شخصیت غایب را از رویا به رویا می‌برند تا آنجا که «توهم مضطرب» مبدل به بخشی از «واقعیت دانایی» می‌شود که فرار از آن همه چیز را وارونه جلوه می‌دهد و به قولی «آنکه رویا می‌بیند دیگر اینجا خداست و آنکه فکر می‌کند گدا».

چنین نوشتنی است هر چند در اعماق نویسنده و یادآور و دیر باشد.

بودنی از این دست برای نویسنده اینجایی کرداری دیگر را به بار می‌آورد یا به نوعی رد نوشتن حتای پیش از نوشته شدن است. روان‌ی‌اغی نویسنده وقتی چنین تحقیری را می‌پذیرد در واقع لم بزرع می‌شود. و این آنجایی است که نوشتن از حوزه نوشتن خارج می‌شود و مبدل به تعریفی برای درمان بیماری و تهدید می‌گردد. اما نویسنده سعی در نپذیرفتن دارد و با این وضع مقابله می‌کند او می‌گوید: «من می‌نویسم پس نیستم» و چون این غیاب مایه رویا و نوشتار من است بنابراین می‌توانم به زندگی ادامه دهم.» نویسنده از اینجاست که تن به تبعید درون و گریز می‌دهد. اما نویسنده ای که بی‌مه‌بابا می‌تواند دنیای اخلاقی کلاسیک را خوانده و اخلاق اساطیری را مطابق حال خود دگرگون کرده و باز آفرینی کند بدون آنکه تهدید شود البته راحت‌تر می‌نویسد و می‌یابد. او قهرمان خود را مثلاً در اوئیس از شخصیتی عبور می‌دهد که قهرمانیش نه در مبارزه که در بازی کردن است و سپس وی را در خویش رها می‌کند. او با خود مبارزه می‌کند و این همان بازی غیبت و حضور است اما برای این کار مجبور به فرار از دیگری عرفی و اخلاقی نیست و تنها به خلاقیت می‌اندیشد. او از قضاوت بر سر نوشت اثرش نگران نیست و گرچه در نهایت بال‌های او هم می‌سوزد اما همان انسان دریافته از درون را به خاک می‌سپارد نه هیولایی گرم را که نویسنده اینجایی در نگاه دیگری است. دیگری که گاه فرصت رویانمی‌دهد. و این مسئله تفاوت اضطراب من اینجایی و نویسنده آنجایی است. و البته تفاوت نوشتار ما و خلاقیت ما هم از همین جا آشکار می‌شود.

هیولاخوانی دوم: نوشتن در اعماق

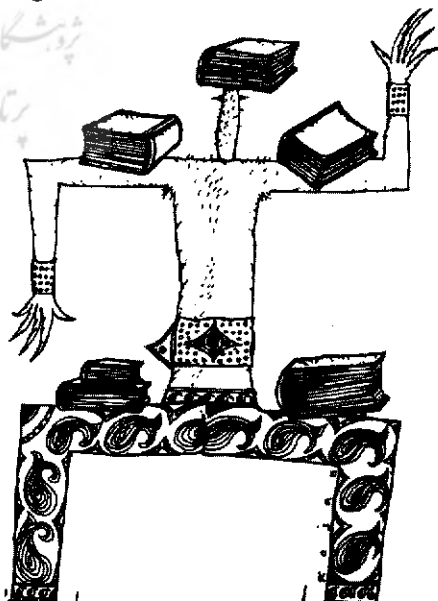
رضابراهنی و آثارش در طول این سالها برای من همانطور که هدایت، نیمافروغ و بعضی دیگر از نویسندگانی ممنوع بوده اند، ممنوعیتی غریب داشته. خواندن شعرهای فروغ در دوره دبیرستان اتهام نوعی پرخاشگری و خواندن آثار هدایت تمایل به مردم‌گریزی غیر اخلاقی را در ذهن دیگران ایجاد می‌کرد. اما براهنی شکل دیگری است که انعکاس آثار و زندگی اش آنقدر از این وجه تکان‌دهنده اند که ممنوعیتش نوعی تعمیم فراگیر به هر سنی را در بازی تبعید، تهدید، و حضور غایب ایجاد می‌کند. شاید او تنها کسی است که می‌توان آثار و زندگی اش را تحت عنوان

اضطراب وسیع رویارویی «رویا» و «دانایی» بررسی کرد. زیرا روشش برای نوشتن خطرناک است، خطرناک به دلیل آنکه سعی دارد به ما یاد بدهد چگونه با کنار گذاشتن جریان مادی وجود یعنی عضله، در رویاهایمان بیندیشیم و با این اندیشیدن خطرناک در متن دانای زندگی، زیست کنیم و با حس دائم تعقیب تمام مرزهای نامحدود را پشت سر بگذاریم بدون اینکه رویاهایمان را از دست بدهیم.

براهنی نویسنده‌ای است که فضیلت اخلاقی نوشتن را مبدل به نوشتاری کرده که سرچشمه اش راه‌های جدیدی برای بیان جریان روانگسیختگی و اضطراب خود است و در بین آثار او رمان آزاده خانم و نویسنده اش از طرح چنین تورم دامنه داری سود وسیعی می‌جوید. اما نکته مهم در این مورد این است که نویسنده چگونه تلاش می‌کند تا بر این از هم گسیخته شدن فایق شود بدون آنکه مایه‌های خلاق آن را از اثر خود بگیرد و روح موجود نوشتار را خدشه دار کند. و این کار چگونه

اضطراب، دانایی، نوشتار، رویا چند صورت همیشگی هستند که در رابطه با هم گاهی نویسنده را به زنجیر می‌کشند و گاهی رها می‌کنند. اینها اگر مبتنی بر اخلاق عرفی معنا شوند نویسنده را به زنجیر نوشتن می‌کشند حتماً اگر کرور کرور نوشته باشد و اگر چنین اخلاقی ربط نهایی این صورت‌ها نباشد نویسنده بی‌آنکه بنویسد می‌نویسد.

طرح از حمید قاسم.



ممکن است آن هم وقتی رویاچنین مهجور و نحیف در کنار دانای کل و ایده تمام ایستاده. طرح دیوانگی^۴ و «عکس نویسی دانایی» در این شرایط نوعی انفرادی است که دیوار ماهیت آن رارقم نمی زند بلکه بر خلاف آنچه معمول است نحوه اتفاق افتادن و گوناگون بودن در بیان آن رارقم می زند. براهنی انفرادی را خلق می کند که دیگری حتا اگر از آن بگذرد باز هم راه فراری از آن ندارد. چرا؟ به دلیل آنکه دیوارها و مرزهایش دیدنی نیست و در هر لحظه و هر کجا ممکن است حاضر باشد یا غایب و البته تن به مهم ماندن نمی دهد و نعرنی بودنش در نوشتار آن رامی رهند. طرح دیوانگی خط اضطراب را هم در آثار براهنی عوض می کند. «دیوانه نویسی» با امکان بی کران رویامند بودنی که برای نویسنده فراهم می آورد در عین حال که روشی ندارد و وضعش نامعمول نیست. به دلیل آنکه رویای دیوانه، دانایی عمیق از جهانی دیگر است؛ دیوانه گرچه دچار محدودیت درمان است اما به راحتی از خط عرفی دانایی می گذرد. دُن کیشوت وارگی او دیگران را بر می انگیزد و ناخود آگاه بر ایشان تاثیر می گذارد. رمان آزاده خانم در پیگیری ریشه های عمیق اضطراب به دیوانگی و بی کران بودن در رویاهای خود می رسد. و همین تفاوت دیوانگی با دُن کیشوت وارگی است. این دیوانگی توهم جنگ و صلح ندارد. بلکه تنها به زیستن و با خود زیستن آنگونه که نیست فکر می کند او اشیاء را به غیاب نمی برد بلکه از غیاب در می آورد. بنابراین سفرش مانند سفر دُن کیشوت پایانی ندارد. بلکه همیشه در حال آغاز شدن و رفتن است. خاصیتی که به خودی خود می تواند سازنده رویاها باشد. سفری از درون به بیرون.

رمان آزاده خانم درباره غلبه رویا بر «دانای واقعیت» است. دیوانگی آرام شخصیت هایی گاه فرهیخته و گاه عامی و انتقال اضطراب به کسانی است که در درک ایشان دچار معضل «پیدا نشدگی ایده ها» هستند. سرهنگی که در تداوم تعقیب دیگری دچار تعقیب خود می شود و آزاده خانمی که در ترغیب دائم دکتر شریفی برای ادامه دادن جنس دیگر خود، جنسیتش را از دست می دهد و چند پاره می شود. پراکندگی دلنشین که در تمام «شهر رمان» مانند عطری انباشته و پراکنده است و در همین میان است که لحظاتی مابانویسنده چنان درگیر می شویم که اورامی سوزانیم اما در انتها متوجه می شویم خود سوخته ایم. و این هنرنویسنده است که ما را فریب می دهد و از بازی زبان در نوشتار به نفع «رویا سازی» سود می جوید، تا به این وسیله ما را در برابر خودمان قرار دهد نه در برابر خود؛ و هیولا از دست بگریزد. در این وقت در رامیزنیم، اما هیچ چیز آنطور که ما فکر می کنیم اتفاق نمی افتد، و تنها منطق غریب رویا در کار است. گاهی جایی دور در حوالی پترزبورگ، ناستنکا زنی خیالی است در کنار فدور که از قرن دیگری رسیده است. گاهی

در استانبول، ادیسه ایست که شعرهای هلدرلین را در حال دیوانگی و مستی از بر می خواند، روحی شگفت و در مکان بی معنا.

امکان دیگری که اضطراب برای بر اهنی فراهم کرده هذیان است. هذیان در آثار او مایه ای است که در فراغت دیوانگی «اندیشیدن دانا» را در بازی با «اندیشیدن رویا» از نومی پروراند. هذیان کنج خیال او، که مساوی رویا و دیوانگیست، انسان فارق از خیال را مرگ خود در هر لحظه می داند. و به این ترتیب است که «دانایی کل» به «خلاقیت در نوشتار» بدل می شود. آژاده خانم نویسنده اش ۵ نمونه ای مناسب از مبارزه دائم نویسنده، مخاطب و متن اینجایی برای بقا و رویا در نوشتار جهانی چنین مضطرب و پر از هذیان است.

۸۴

هیولا خوانی سوم، رخنه

تا اینجا به اضطراب در ادبیات پرداختیم و اثرات و طبعات آن و اینکه از کجا بر نویسنده وارد می شود. اما در مان اضطراب نوشتن را نیز شاید بتوان از همین جا جستجو کرد. وقتی که نوشتن در واقعیت پیرامون دست می برد و به مایه گوید این یک «آن» که شما می پندارید نیست بلکه «آن» دیگریست، سرنوشت و دوران دیگری، اضطراب نوشتن که از نوشته شدن رویا و همان که می پنداریم نبودن است بر می آید؛ از همان جانیز ما را می رهند و به آرامش می رساند. به این ترتیب بعد از



نوشتن از اضطراب خالی می‌شویم و خواننده بعد از خواندن جهان‌را از نو و دیگر در غالب رویاهای خاموش معنا کرده و با یافتن جنس نامعلوم بودن، حضور خود را تجدید کرده و معنا می‌کند. این دوگانگی شاید اصلی‌ترین جریانی باشد که برای همه ما که با نوشتار روبرو می‌شویم - نه نوشته که از این نظر ارزشی ندارد - پیش می‌آید و ما را به خود می‌خواند، گسترش و تعمیقی که از لحاظ معرفتی قدرت بیانش نامحدود است و همینطور افق دانایی که در رویا، برابر ماقرار می‌دهد. فرهیختگی که با مهارت‌های معمولی در اندیشیدن و گرایش داشتن واقعیت‌های پیرامون را از نو بازیابی کرده و در اضطراب و آرامش خود را به شکلی دیگر می‌سازد. پس شاید بتوان گفت نویسندگان آرام‌ترین مضطربان جهان هستند و روان‌گسیختگانی اندیشمند که در بازی نوشتار خلاقیت نهفته در رویاهایشان شان جهانی متکثر و چند منظوره را می‌آفریند.

۸۵

هیولا خوانی آخر

اضطراب، دانایی، نوشتار، رویا چند صورت همیشگی هستند که در رابطه با هم گاهی نویسنده را به زنجیر می‌کشند و گاهی رها می‌کنند. اینها اگر مبتنی بر اخلاق عرفی معنا شوند نویسنده را به زنجیر نوشتن می‌کشند حتا اگر کرور کرور نوشته باشد و اگر چنین اخلاقی ربط‌نهایی این صورت‌ها نباشد نویسنده بی‌آنکه بنویسد، می‌نویسد.

اضطراب

روایه‌های مانمی‌توانند صرفاً معطوف به دیدگاهی اجتماعی و دانایی معقول باشند بلکه از غلط خوانی چنین پایگاه‌هایی است که بر ما هجوم می‌آورند و نویسنده به صورت فراگیر بستر این هجوم است. او سازگار نمی‌شود زیرا همیشه به دنبال رویاهایی تازه و دیگر است و همین او را دائم در معرض اضطراب قرار می‌دهد. اضطراب گسستن از دانایی پیرامون. اما آنچه که بودن او را به خطر می‌اندازد، در وهله اول چنین شرایطی نیست بلکه در معرض قضاوت اخلاق عرف قرار گرفتن به خاطر عملش می‌باشد و جنجال‌هایی که تجربه گراتی او و احساسات خصوصی او در این وضع ایجاد می‌کند.

دانایی

دانایی نویسنده چیز دیگریست: «دانایی رویاست» و رویداد این وضع «واقعی» است که حقیقت

ندارد. این دانایی علیه سازگار نیست، استعاری نیست، به ارتباط نمی اندیشد بلکه عمل رویار که علیه دانستن است در نظر دارد و هرگز یکسان عمل نمی کند. زیرا در هیچ دوزمان و حتاهمزمانی یکسان نمی اندیشد.

نوشتار

...

۸۶

رویا

اضطراب در دانستن رویاست. حضوری که تمام تعریف هارا به تاخیر انداخته و از وضوح خطا ناپذیریشان می کاهد تا اخلاقیات اتفاق بیفتد. البته رویارد یقین و رشد شک نیست بلکه توانایی خطا پذیری حافظه است در قبال حقیقت دانایی که ما فکر می کنیم بسیار واقعی است. چیزی که مخالف تهدید شدن است و به باز آوری ذهن و دیگر شدن می پردازد و بر اساس آن می سازد. ساختنی از جنس نوشتار.

نویسندگان معتقد

یقین مارویای ماست. این چنین دانایی نویسنده را از قید وابسته بودن به هر چیزی، احتا، طرز زبان و سبکش می رهاند و چنین شدنی آنقدر اهمیت دارد که بگوییم شاید نویسنده ای که گرفتار هر نوع وابستگی باشد به واقع دیگر رویایی ندارد. زیرا فکر می کند با کنار گذاشتن چشم مرکب خود و کم شدن از اضطرابی که نتیجه تبعیت از عادات است بهتر می تواند خلق کند اما متوجه نیست که آنچه می سازد تنها تمهیدات بازبان نیستند بلکه این لایه های در زبان است که طنینش ظاهر ساز، توجیه گر و حتاهیجانی نیست بلکه ابداعی است. ابداع در رویا و رفتار رویا و لحظه آن. خلق و خوئی که دائم در حال پر دامنه کردن شگفت انگیزی خود می باشد و اضطراب را در خود تبدیل به خلاقیت می کند نه مبدل به تقلیل چنین خصلتی خلاق به وابستگی.

نویسندگان معتقد به نظر می آید که همیشه در لبه چنین پرتگاهی ایستاده اند. و بسیاری اوقات در بوطیقای شناختی از این دست خود را از دست داده اند.

بعد از پایان نوشته فوق این بند ها را برای جمع بندی و تحلیل اضطراب نوشتن و تحقیق در

طبعات آن آوردم. خصوصاً به دلیل آنکه فکر می‌کنم نویسندگان امروز این گوشه که ما هستیم هر لحظه پیش از لحظه قبل از رویاهایشان به دلیل معتقد بودنشان حتا به نوشتن دور می‌افتند. آنها گاهی توسط قلم خود نیز تهدید شده و می‌شکنند. امیدمی که در آخر منجر به شکل گرفتن ادبیاتی اخته و تهی می‌گردد. ♦ ♦ ♦^۶



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۱- چرائی این مفهوم را کالوینو در مقاله «دنیای یک کنگر است» به صورت مبسوط شرح می‌دهد. چرا کلاسیک‌ها را باید خواند ۱۹۳، ایتالو کالوینو، ترجمه آرینا همپارتیان، انتشارات کاروان، ۱۳۸۱.
- ۲- جنبش شعر نوین ایران، صفر فدائی نیا، انتشارات طوس، ۱۳۵۷. آینه‌ای در باد، جلال سرفراز، کتاب نمونه ۱۳۵۰ - شعر شهادت است، فرامرز سلیمانی، نشر موج - محمد یوسف قطبی، تحقیق در تعریف هنر، زوار ۱۳۵۲. در هر کدام از این کتاب‌ها به نوعی ماباطح و شرح چنین ایده‌هایی برای نویسنده اینجایی روبرو می‌شویم.
- ۳- مقابل جمله معروف دکارت «من می‌اندیشم پس هستم» انسان بدون رویا اندیشیدنش نیز خالی و تهی است.
- ۴- دیوانگان زندانی حرکت خویشند، این تاویل از حرکت و دیوانگی که بهروز شیدا در بررسی رمان آزاده خاتم ارائه داده بسیار کامل و دقیق است. ضمن آنکه همانطور که او هم اشاره کرده کتاب تأریخ جنون از میشل فوکو و نقد‌های سازنده او در رابطه با رد اندیشیدن و رویای دیوانگان از سوی نظام‌های مدنی در دوره مدرن، و محدودیت‌های دیوانگان می‌تواند راه‌گشای منظور نگارنده از مرتب کردن اضطراب نویسنده اینجایی با وسعت خیال در دیوانگی باشد.
- ۵- آزاده خاتم و نویسنده اش یا آشوبش، خصوصی دکتر شریفی، دکتر رضا براهنی، چاپ دوم، انتشارات کاروان.
- ۶- مراجعه کنید به پی‌نوشت دو

